

خدا در دل که عاشق است، ساکن می‌شود

تو خدای خود را جایی در آسمان‌ها فرض کرده‌ای.
دلیل دوری تو از او نیز همین است.
خود که در خدا گم شود، تنها یک چیز می‌ماند و
بس:
خدا.

خدا، نام دیگر هستی است.
منکرانِ خدا، خدا را از آن‌رو رد می‌کنند که نمی‌توانند
او را با دلایل منطقی اثبات کنند.
آن‌هایی که خدا را نه در خویشتن، بلکه در آسمان‌ها
می‌جویند، آدم‌هایی خشن می‌شوند.
خدا را باید در آینه‌ی جانِ آدم‌ها دید و پرستید.
انسانیت و خاصیتِ آیینگیِ آدم‌ها، در درجه‌ی اول
اهمیت است.

کسی که خدا را در آینه‌ی جانِ آدم‌ها می‌بیند،
دیگر نه شمشیری برای تهدید به دست می‌گیرد
و نه نانی برای تطمیع.
او دلِ پُرمهرش را در دست می‌گیرد
و تقدیمِ مردمان می‌کند.

کسی که پیرو مذهبِ عشق است، هیچ‌گاه دست به خشونت نمی‌برد. خشونت، نشانه‌ی ترس و ضعف و بی‌اعتمادی‌ست. عشق، هرگز جویایِ تملک نیست و هرگز به تملک در نمی‌آید. عشق، برای خود، بسنده است. عشق، مستغنی‌ست. هنگامی که عشق می‌ورزید، مگویید: «خدا در دل من است.» بگویید: «من در دل خدا هستم.» گفتنِ این‌که «خدا در دل من است» نشانه‌ی منیت است. باید گفت: «عشق هست و من نیستم.» مپندارید که زمامِ جریانِ مَوَاجِ عشق را در دست دارید زیرا عشق است که اگر سزاوارتان بداند، جاریِ جان‌تان را به سوی دریای خود هدایت خواهد کرد. خود را به جریانِ عظیمِ عشق بسپار. بگذار عشق، تو را بر سر گیرد و به دریا برساند. عشق، تو را می‌برد و ناگهان خود را در دریا می‌بینی. تمنایِ عشق این است: تمام کردنِ خویشتن اگر عاشقید و تمنایی دارید، تمناهاتان این‌ها باشد: آب‌شدن، بسانِ جویبار و نغمه‌خواندن در گوش

شب، آشنا شدن با ژرفایِ دردِ عاشقی، احساسِ زخم‌های مسیحاییِ عشق و شادمانه غلتیدن در دریای خون گرم خویش، بیدار شدن در سحرگاهان و با دلی بالدار، ستودنِ موهبتِ روزی دیگر را که مهبیایِ عشق ورزی‌ست؛ آسودن در بسترِ نیم‌روز و فروشدن در شورِ عشق؛ شباهنگام با دلی سرشار از نغمه‌های نیایش، به خانه برگشتن؛ اگر نمی‌توانید یک‌باره دل به دریای عشق بزنید، پس بهتر است گام‌به‌گام پیش بروید و به تدریج خود را به آستانه‌ی باشکوه نیایش و سپاس نزدیک کنید. آن‌گاه با آوازهای خوشگلِ دل بر لب، به خواب رفتن و غنودن.



مسیحا برزگر